اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 یك دفعه جریانی بود مشهد یك مساله‌ای بود یكی از همدان تلفن كرده بود به مرحوم آقا متوجه شدم كی هست از لحن صحبت پیدا بود، نشسته بودیم در حیاط و بعد ایشان آمدند فرمودند: برای مطالب اصلی‌شان به ما چیزی نمی‌گویند، اما برای مرغ و خروسشان از ما سوال می‌كنند، بعد گفتند آخر این حرفها در تلفن زدنی است؟

 موضوع و گرفتاری كه در همه جا هست این است كه ما همیشه عیب و ایراد را نمی‌خواهیم متوجه خودمان كنیم، اگر ضعفی و عیبی هست این مشكل همه هست همه همین‌طوریم، دائم می‌خواهیم متوجه جریانات كنیم، متوجه افراد كنیم ناتوانی خودمان را مستند به سایر شرایط و مسائل جانبی كنیم، هر كسی باید تصور كند كه فقط خودش است و بس. نه جانبی وجود دارد نه شرائطی نه دوستی وجود دارد و نه دشمنی، هیچی خودش است و خودش در این وسط در این دنیا چكار كند؟ ما از این نكته خود غافلیم و دائماً دوست و دشمن برای خود درست می‌كنیم و در ذهن خودمان پرورش می‌دهیم و تحت تاثیر بیشتر قرار می‌گیریم و آنها را می‌آییم به طوری بر حال و هوای خودمان غلبه می‌دهیم كه از خود غافل می‌شویم و از راه باز می‌مانیم، تمام وقت و فكر و زندگی ما به این می‌گذرد، این با من بد است آن خوب است، بابا بدی و خوبی چیست؟

 در زمان گذشته ما كه با بعضی از بزرگان ارتباط داشتیم، بعضی افراد بودند كه اینها میزان ارتباط خودشان با آن بزرگان را بر اساس میزان ارتباط آنها با خودشان ارزیابی می‌كردند، چون با من خوب است پس بنابراین با آنها هم نزدیك است، چون با من بد است پس بنابراین با آنها هم دور است، حالا همین‌ها بیایند از هردو طرف فارغ كن، بابا خودت باید چكار كنی برو بكن در این مسائل ماندن و فكر این و آن كردن انسان را باز می‌دارد، لازمه حركت نفس و عبور از این عوالم آرامش خیال است، نه اشتغال خیال، با اشتغال خیال قدم از قدم كسی نمی‌تواند بردارد، هیچی، با اشتغال خیال یك سرسوزن نمی‌تواند حتی بروید امتحان كنید، یك میلیون سال بروید نماز و ذكر بگوئید تا خیالتان مشغول است یك میل كسی حركت نمی‌كند، لازمه‌اش فراغت خیال است، اصلا خود خیال یعنی مانع، خیال یعنی تصور جزئیت، حركت سالك عبور از جزئیت به كلیت است، چطوری با هم جور درمی‌آید، انسان در خیال دائماً می‌آید از آن امر كلی به امر جزئی تنزل پیدا می‌كند، بخاطر اینكه خیال را برطرف كند، می‌آید آن كلیت را محصور در جزئیت می‌كند، كلیت را پایین می‌آورد و در جزئیت محصور می‌كند كه اگر خدا هم بخواهد بكشدش این نمی‌رود، آن می‌خواهد بیاید بكشد، از قضایای جزئیه به قضایای كلی باید آدم برود، از تعلقات جزئی به آن تعلق كلی باید برسد، دائماً می‌آید فكر و ذهن كه این با من بد است این آن‌جوری به من در جلسه نگاه كرد، نه بیائیم بنشینیم و بعد هم برویم دیگر

 یك دفعه چندی پیش بود یكی از افراد در تهران می‌گفت فلان قضیه آمد نشست گفتم ببین چند سال از سنت گذشته؟ گفت چهل و هفت سال گفتم ببین سی سال است كه خلاصه عقب افتادی، تو از هفده‌سالگی می‌بایستی از این مطالب دست برداری، حالا ما بهت ارفاق می‌كنیم بیست‌سال بیست وپنج‌سال، چهل سال، چهل سال دیگر پخته شدی آخر آدم چهل‌ساله كه دیگر در این حرفها نباید باشد، كم‌كم می‌گذرد، امروز شنبه می‌رود یك‌شنبه می‌آید، یك‌شنبه می‌رود دوشنبه می‌آید، زمان كه متوقف نمی‌شود، گفتم: چهل‌وهفت سال از سنت گذشته هنوز در این فكرها و مسائل هستی! واقعاً عجیب است كه چطور ما این را در سیره بزرگان، در ارتباطشان با افراد و اینها مشاهده می‌كردیم یعنی واقعا احساس می‌كردیم هرگاه می‌خواست یك جریان خیالی و جزئی در آن محیط پیش بیاید به‌طور كلی اصلا ردّ می‌شدم.

 یكی آمده بود پیش مرحوم آقا داشت از فلان كس كه می‌رفت پیش استادشان انتقاد می‌كرد كه این اینطور است آنطور است، یك عبارت خیلی عجیبی آن زمان من از ایشان شنیدم كه واقعا گفتم اگر حرف حق است آدم باید فقط از اینها بشنود، جای دیگر از این حرفها پیدا نمی‌شود، جاهای دیگر مطالب همه در نقطه مقابل قرار دارد تمام این زد وبست‌هایی كه شما می‌بینید باندبازی‌ها و تحزب ها تمام اینها چون در نقطه مقابل وحدت قرار دارد انجام می‌شود، این یار جمع‌كردن‌ها، این بر علیه آن صحبت‌كردن‌ها و افشای اسرارها و انتقادها واقعا تمام اینها در نقطه مقابل قرار دارد.

 واقعا مردمی كه دستشان از این معارف كوتاه است چه به روزگار خودشان می‌آورند، الان دارید مشاهده می‌كنید كه چه اوضاعی است؟! این هرچه بتواند برود از آن مسائل خلاف دیگری سر در بیاورد و بیاید آن را اعلام كند، آن هم هرچه می‌تواند برود از كارها و مطالب اگر هم پیدا نكرد بتراشد، بیاید بتراشد شما در اینجا تشبیه‌هایی كه می‌بینید، مثال‌هایی كه زده می‌شود، مسائلی كه زده می‌شود واقعا در (يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِرُ\* فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ)[[1]](#footnote-1) در وقایع روز قیامت همه را در همین دنیا به شما نشان می‌دهند، همه را در همین دنیا به شما نشان می‌دهند، وقتی بزرگان می‌فرمودند: آخرت و دنیا یكی است همین است آقا بیا نگاه كن، همه ادعای اسلام و تشیع داریم، همه ادعای امام زمان می‌كنیم، امام زمان هرجا دنبال خودمان طناب انداختیم همانطوری كه امیرالمؤمنین را طناب انداختند و به مسجد بردند برای بیعت، همان بزرگان، بزرگان صحابه! رضوان‌اللَه علیهم اجمعین! همان‌جوری ما طناب انداختیم امام زمان را داریم به دنبال هواهای خودمان می‌كشانیم، آن هم نه با عزت و احترام با طناب، حالا یك وقتی یكی می‌گوید بفرمائید، لطف كنید، راجع به این مساله به نفع ما شما صحبت كنید، یك وقتی می‌گوییم آقا پاشو بیا راجع به این قضیه به نفع ما حرف بزن، یك وقت می‌گوییم مرتیكه فلان فلان پدرت را درمی‌آورم و غلط می‌كنی بی‌شعور باید بیایی فلان، یك وقتی اصلا از این حرفها گذشته با چَك و لگد طرف را می‌آوریم كه به نفع ما حرف بزند، ما امام زمان را اینطوری داریم می‌كشانیم به مجالس خودمان، به جامعه خودمان، با طنابی كه گردن علی انداختند با آن طناب می‌كشانیم كه برای ما، برای اهداف، ما برای نیات ما بیاید و آن كار را بكند، همین‌هایی كه دنبال چیز هستیم از هیچ مساله قبیح و وقیحی برای رسیدن به مقصد و مقصود خودمان دریغ نداریم، اسم خودمان را هم مسلمان گذاشتیم، تمام نیات می‌آید رو، خیلی عجیب است تمام نیات می‌آید رو، چی شد؟ این آقا كه آن زمان اینطور بود چطور شد؟ حالا تعبیر به اینگونه مطالب می‌شود چطور در آن زمان اینطوری بود حالا دیگر اینها همه چیست؟ به خاطر این است كه اصل و واقعیت در جزئیت قرار گرفته نه بر كلیت، بر تشتت و تكثر قرار گرفته نه بر وحدت، بر وحدت قرار نگرفته، بر توحید قرار نگرفته، بر تكثر وتشتت است، بر لحاظ جزئیت و توهمات و اینهاست.

 این (يَوْمَ تُبْلَي السَّرائِرُ) زمینة مناسب، الان وقتش است، این امتحاناتی كه خدا برای انسان پیش می‌آورد، این امتحانات همین است، در همین دنیا جریانی پیش می‌آورد، جریانی است كه دقیقا با منافع و مضارّ او درگیر است، این طرف قضیه منفعت است، این طرف قضیه ضرر است و تباهی است، تباهی های ظاهری و اعتباری، واقعی كه نه، واقعی كجا بود هی آدم چكار می‌كند؟ اول یك مقدار صبر می‌كند یك مقدار برانداز می‌كند بعد می‌بیند حرف دارد می‌آید و او دارد غلبه می‌كند و در غلبه این حریف نفس هم غلیان می‌كند، این آنجا، این حریف را زده، این اینجا این حرف را زده اینها همه عبرت برای ماست.

 مرحوم آقا به آن شخص كه آمده بود و این مطالب را نقل كرده بود فرمودند: آقا جان آیا او در این جریان وجود دارد یا ندارد؟ گفت: بله گفتند: خب پس چرا تو داری از او انتقاد می‌كنی؟! این جریان خودش صاحب دارد، بد است او می‌داند، خوب است مربوط به اوست، او می‌داند این وسط تو چه كاره هستی كه داری می‌گویی این بد است آن خوب است؟ در این قضیه چكاره هستی؟ همین قدر كه تو را در این قضیه راه دادند تو را كفایت می‌كند، این خیلی حرف عجیبی است، همین كه تو را اینجا راهت دادند، تو این را فقط ببین اگر قرار بود خدا تو را اینجا نگذارد دیگر چكار می‌كردی (لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ما أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لكِنَّ اللَه أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)[[2]](#footnote-2) آیه قران داریم

 (وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَه عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً)[[3]](#footnote-3) اگر خدا به جای اینكه ما را در این موقعیت بگذارد، همه هستند دیگر خیال می كنیم گل سر سبدیم، به جای اینكه بگذارد در اینجا می‌گذاشت، ما چكار می‌كردیم؟ با مشیت خدا چطوری می‌توانستی كنار بیائی؟ چطوری می‌توانستی این مشیت و تقدیر را كنار بزنی؟ چكار می‌كردی؟ حالا كه آمدند اینجا قرار دادند دیگر تمام شد حالا دیگر برو به فكر چاره‌ات و درمانت بیفت، برو به فكر كارت بیفت، این فرصت را به این و آن از دست نده، فرصت را به این خوب است آن بد بود از دست نده، این دیگر تمام می‌شود روز یك‌شنبه‌ای كه ما هستیم، این روز یكشنبه تبدیل به دوشنبه خواهد شد، برو و برگرد ندارد.

 این موضوعی بود كه خیلی آنها روی این مساله دقت می‌كردند، الان نگاه می‌كنید شما ببینید در این قضایای كه دارد جلوی چشمتان اتفاق می‌افتد، تمام نشان دادن جهات حسن اعتباری و مجازی به افراد و دور نگه داشتن جهات خلاف و ضعف از انظار و كتمان كردن جهات حُسن طرف مقابل از افراد و افشاء جهات خلاف طرف مقابل به افراد تمام این كه دارید می‌بینید این است، در صحبت‌ها، پلاكاردها، نوشته‌جات در چی، این دو قضیه را شما در همه جا مشاهده می‌كنید، هیچ تا به حال شده یكی از اینها بیاید جهت ضعف خود را افشا كند و حُسن دیگری را اعلان كند، اگر شما دیدید به من نشان بدهید، آن موقع ببینید مثل اینكه ظاهرا آن موقع دارد ظهور نزدیك می‌شود، آن زمان دیگر زمانی است كه دارد ظهور نزدیك می‌شود، یك مدرسی بیاید بگوید آقا فلانی از من بهتر درس می‌دهد، درس من نیا برو درس او، هم بیانش بهتر است، هم علمش بهتر است هم اطلاعش بیشتر است، شما برو درس او بیشتر استفاده می‌كنی، تا حالا اتفاق افتاده اگر افتاده كه خیلی خوب است، تا به حال فرض كنید یك پزشكی بیاید بگوید فلانی بهتر این مساله را تشخیص می‌دهد، شما به جای این همه سرگرداندن و این طرف و آن طرف كردن و بابای طرف را درآوردن و میلیونها از طرف پول گرفتن و بعدا گفتند برو از ما كاری برنمی‌آید به جای این بدبختی و بیچارگی كه بر سر این مریض بدبخت و درمانده بیاورند، صاف از اول بگوید آقا جان این از عهده من برنمی‌آید برش دار برو پیش فلان كس یا اینكه فایده ندارد هی چرخاندن غیر از درد سر و اذیت فایده ای ندارد، یا یك كسی بیاید بگوید آقا مساله‌ای به نظر شما، بگوید بنده خیلی در این مسائل اطلاع ندارم راجع به این قضیه شما بهتر است بروید با فلان كس باشید درست.

 ببینید یك جریان دارد انجام می‌شود و آن جریان حركت در نفس یا حركت در رضای الهی است حالا اسم رضای الهی را ما حركت مخالف نفس می‌گذاریم حركت به سمت كلیت، حركت به سمت تجرد و توحید هرچی می‌خواهید اسم بگذارید، یك ریل هم برای نفس است، این ریل هم ایستگاه دارد ایستگاه اول و دوم و سوم هركدام از اینها، یك ایستگاه مرید است، یك ایستگاه شوونات است یك ایستگاه منافع مادی است، یك ایستگاه منافع شخصی است هركدام از اینها همینطور یكی یكی این قطار دارد حركت می‌كند و روی این ریل می‌رود، یك خط هم از آن طرف می‌رود این از این طرف است آن از آن طرف است یك ایستگاه محبت است، یك ایستگاه گذشت است، یك ایستگاه ایثار است، یك ایستگاه واقع را نشان دادن است، یك ایستگاه عبور از منویات است، یك ایستگاه ترجیح و برتری هركدام از این ایستگاه‌ها این آثار خودش را دارد، آن هم آثار خودش را دارد این شرایط خودش را دارد آن هم شرایط خودش را دارد ما ببینیم ریلمان را در كدام طرف قرار دادیم، این قطارمان را در كدام سمت قرار دادیم.

 در احوالات بزرگان ما وقتی نگاه می‌كنیم می‌بینیم ریل را آن طرف قرار دادند در ارتباطاتشان، در مسائلشان خیلی بنده از این مساله در زمان مرحوم آقا بسیار بسیار، خب بالاخره ما در متن جریانات بودیم، از اینكه ایشان در آن زمان‌ها مشاهده می‌كردند این مساله تحقق پیدا نمی‌كرد، خیلی آزرده خاطر می‌شدند، دائما می‌گفتند كه پس این افراد این رفقا از ما چه شنیدند، پس چه مطالبی از ما در این مدت شنیدند، چه رفتاری از ما در این مدت دیدند كه مثلا این‌طور تصور و تخیل هست، اگر قرار بر این باشد كه ما هم در همان مساله و وضعیتی بشویم كه دیگران هم در آنجا هستند، خب دیگر در این صورت چه تفاوتی كرد؟! خودمان داریم بر دیگران می‌خندیم و دیگران را در بوته قضاوت محكوم می‌كنیم اما خودمان گرفتار هستیم، این هم از همان‌جا نشأت می‌گیرد عیب را به دیگران می‌چسبانیم بقیه اینطورند، بقیه را نگاه كن ببین چه كار می‌كنند دارد بر علیه فلانی به خاطر این جریانات فلان حرف را می‌زند، بعد می‌خندیم اما هیچ به خودمان نگاه نمی‌كنیم و به دل خودمان نگاه می‌كنیم ما هم همان هستیم، منتهی یك همچنین وضعیت و موقعیتی پیش نیامده والا ما هم همین هستیم و باید مسأله را ارائه داد یعنی مطلب را مردم و افراد می‌فهمند، متوجه می‌شوند، بیائیم خودمان را جای بقیه بگذاریم، این مسائل همه هست كاملا این جریان وجود دارد و انسان باید خودش و زندگی خودش را با این جریان تطبیق بدهد.

 من در یكی از همین جریاناتی كه اتفاق افتاده بود یك كتابی پخش شده بود ونشر پیدا كرده بود من می‌دیدم خب مشخص بود كه نسبت به پخش این كتاب و نشرش عكس‌العمل‌هایی نشان داده می‌شود، یك بنده‌خدایی رفته بود به یكی گفته بود كه پخش این كتاب اصلا جایز نیست و بدون اجازه این بوده، این شخص طلبه و فلان و این چیزها، آمد به من گفت من گفتم شما برو از قول من به ایشان بگو گفتم این كتاب فقط مشكلش همین است، یعنی هیچ اشكالی ندارد فقط اشكالش این است كه بدون اجازه بوده، دیگر مساله‌ای ندارد اگر آن است من آن را حل می‌كنم، یعنی فقط همین است اگر مطلبش خلاف است، تحریفی در این كتاب شده، جایش اشتباه و خلاف است خب بگویید اما فقط مشكل این است كه چون این كتاب بدون اجازه از كسی كه اولی واحق به نشر و طبع این كتاب است، چون اینطور هست پس بنابراین این كتاب جایز نیست و خریدنش جایز نیست و امثال ذلك اگر مشكل این است من مشكل را حل می‌كنم، حلش دست من است، هیچی رفت و گفت می‌گویند تحریف هم شده و گفتم خیلی خب این شد یك حرف دیگر، ببینید دنبال این نیستیم كه عیب را بر طرف كنیم، دنبال این هستیم كه عیب بگذاریم، گفتیم خب كجای این كتاب تحریف شده؟ در این كتاب ترجمه شده، ترجمه عربی گفتم مگر قرار است ترجمه نشود، تحریف یعنی ترجمه روایات، این تحریف است؟! شما در این منطق عرف مطبوعاتی، جامعه اینها نگاه كنید آیا این ترجمه متن عربی، ترجمه آیه قرآن را در زیر نوشتن این را شما اسمش را تحریف می‌گذارید؟ بعد دیدند این هم كه نشد، بعد گفتند بعضی از ارجاعاتی كه آن زیر است مخالف با مدرك است، گفتم این را بهش تحریف می‌گویند؟! اولًا كه مخالف نیست، نسخه فرق می‌كند نسخه‌ای كه مؤلف نوشته در این صفحه بوده یا در فلان كتاب بوده این یك همچنین چیزی را در جای دیگر پیدا كرده، ولی حالا بیننا و بین‌اللَه، بینكم و بین اللَه كه معنا ندارد خدایی وجود ندارد كه این توسط در اینجا باشد، بینكم و بین اللَه در جایی گفته می‌شود كه یك ربطی بین طرف و خدا باشد، نباشد دیگر اللَهی نیست فقط كُم و كنَّ تنهاست و بعد حالا در اینجا گیرم بر اینكه این ارجاعی كه در كافی بوده، این در تهذیب بوده بسیار خب حالا این را تحریف می‌گویند؟ قرار بر چیست؟ هی قرار بر این است كه روی یك چیزی عیب گذاشته بشود، نه اینكه قرار بر این است كه عیب برداشته بشود، پس كجا رفت سخن حافظ:

 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت؛ یعنی آن مرام و مكتب را، آخر كه ما خودمان حافظ می‌خوانیم، ما كه خودمان دنبال این مطالب هستیم، ما كه خودمان دنبال اشعار مولانا پس كو آخر؟ ما كه درست داریم بر خلاف می‌رویم، بالاخره یا نخوانیم، یا وقتی می‌خوانیم بهش ملتزم باشیم، آفرین بر نظر پاك خطاپوشش

 خیلی عجیب است نمی‌گوید كه خطایی وجود ندارد، یك وقتی می‌گوید خطاپوش خب خطایی پس هست، منتهی این آن خطا را می‌پوشاند، اگر خطا نباشد برای چی می‌خواهد بپوشاند؟ پوشش برای چیست؟ شعر اولش می‌گوید

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

 اول به جهت تكوین مساله دارد نگاه می‌كند كه لا مؤثر فی الوجود الی اللَه لازمه وحدت و توحید افعالی و توحید صفاتی حالا توحید اسمائی به جای خود، همین توحید افعالی لازمه این، مصرع اول است كه می‌گوید

 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت،

 «کل ما فی الوجودیستند الی اللَه تعالی لا مؤثر فی الوجود و ما تشائون إلّا ان یشاء اللَه» این مال آن مصرع اول است، بعد به مصرع دوم می‌رسد خب بالاخره این خطاهایی كه در این دنیا می‌بینیم این را چكارش كنیم؟ بالاخره خطا و خلاف و دعوا و تو سر هم زدن‌ها می‌بینیم اینها را چكار كنیم؟ اینها را هم می‌آییم می‌پوشانیم اینها را هم می‌آییم و در آن جنبه واقع نه جنبه تكلیف ظاهر، در جنبه تكلیف ظاهر باید همه چیز روی حساب باشد، متعدی باید ادب بشود آن شخصی كه ظلم كرده باید به چیز برسد و كوتاهی در این قضیه مسئولیت دارد، این جنبه ظاهر مساله است آن جنبه تكوین را می‌گوید درست كن آن جنبه قلب و دلت و آن جنبه باطن مساله را درست كن، آن كه تو به آن نیاز داری برو دنبالش ببین چیست؟ نه اینكه دائماً نگاه كن این خلاف كرده، آنچه كه در دلت می‌گذرد همانی كه همه امور را مستند به خدا بدانی و طبق آنچه را كه برای تو تكلیف كردند حركت كنی، بنشینی دائماً به سرت بزنی چرا این؟ چرا آن؟ تو را باز می‌دارد بنشینی بگوئی آی چرا اینجا زلزله آمد؟ چرا بچه‌شیرخواره در زیر زلزله رفت؟ تو را باز می‌دارد، چرا آنجا طوفان درگرفت و همه افراد را با خودش به دریا برد؟ تو را از حركت باز می‌دارد، این چراها باعث توقف تو خواهد شد، صلاح خدا بر این بوده آمده طوفان زده هر كاری گناه كردند نكردند نمی‌دانم خودش می‌داند، شما یك سری به این بیمارستان‌ها بزنید، ببینید در این بیمارستان‌ها روزی چند تا بچه كوچك قبرستان می‌برند اینها گناه كردند؟ بچه پنج ماهه، یك هفته، معصوم، بی‌گناه، كوچك، بزرگ فلان خدا خودش می‌داند چرا فلانی رفت؟ خب حالا اگر خودت می‌رفتی چطور؟ اگر خودت می‌رفتی هم همین ایراد را داشتی؟! پس ایراد به این است كه چرا ما در ذهنمان و در تخیل‌مان آنچه را كه فكر می‌كنیم انجام نمی‌شود، یعنی برگشت قضیه به ما و تخیلات ماست، نه به آنچه را كه واقع است، اگر همین مساله برای دیگری اتفاق افتاده بود برای ما هضمش آسان‌تر بود، چون برای ما اتفاق افتاد، چرا چرا زیاد درمی‌آید.

 یك روزی ما رفتیم در تهران و بهشت زهرا رفته بودیم برای تشییع جنازه، من تا وقتی كه ایستاده بودیم با رفقا تا این جنازه را بیاورند شمردم حدود دوازده جنازه بچه كوچك را من در دست دیدم در همان یك نیم ساعت، یك ساعتی كه آنجا ایستاده بودیم دوازده جنازه بچه اینقدری كه توی دست بود و رفتند برای دفنش اینها چه گناهی در این دنیا كردند؟ اگر قرار به چرا باشد چرا بیشتر متوجه اینها می‌شود تا آن كه سی یا چهل سال از عمرش گذشته و عمری كرده در این دنیا و بار خودش را بسته، چرا و خطا بر قلم صنع نرفته، قلم صنع كار خودش را می‌كند و ما باید خودمان را و دیدگاه خودمان را با این قلم صنع با هم مَچ كنیم در یك وزان قرار بدهیم نه اینكه قلم صنع را با خودمان مچ كنیم ما هرطوری كه فكر می‌كنیم، صنع هم به همان كیفیت باید رقم بزند.

 آقا مثل اینكه ما جایمان را عوض كردیم او را از آن بالا كشاندیم پایین خودمان رفته ایم بالا نشستیم، نه بابا ما این پائین هستیم هرچه كه از آنجا می‌آید باید پذیرا باشیم، مشكل است البته نه اینكه مشكل نیست، ولی پذیرا بودن یك مساله است، انسان بایستی بداند كه تمام اینها باید بشود و در راستای مصلحت گروهی انجام بشود، نه مصلحت فردی و شخصی، منتهی در سایر افراد جذع و فزع می‌كنند داد و بیداد می‌كنند، به زمین و زمان فحش می‌دهند در اینجا می‌گویند كه صبر كن و مطلب را مصلحت بدان و از این قضیه عبور كن، هر دو یكی است هم برای این پیدا می‌شود، هم برای آن پیدا می‌شود، برای همه هست.

 همین مباحثی كه مرحوم آخوند الان در همین مباحث اسفار دارند مطرح می‌كنند، خب آیا ما این مطالب را باید فقط به آن جنبه فلسفی مساله نگاه كنیم یك جریانی بوده در یك قضیه.

 من دیشب یك روزنامه‌ای را می‌خواندم نمی‌دانم روی میزم لای این كاغذها بود بعد یك دفعه كه من داشتم دنبال چند صفحه می‌گشتم و بعد هم پیدایش نكردم یك دفعه چشمم به این روزنامه در آمد، دیدم یك سمیناری راجع به ملاصدرا گرفته بودند چندی پیش راجع به مسائل «خانواده و ملاصدرا» بعضی‌ها كه در آنجا صحبت می‌كردند همه آنها گفتند كه ملاصدرا راجع به مسائل خانواده صحبت نكرده مخصوصا بعضی از این فكلی دانشگاهی‌ها و ریش تراش ها انگار ملاصدرا در جیب چپ و فارابی هم در جیب راستشان است، همین مباحث غیر از مباحث خانواده است؟ حتما باید اسم خانواده را بیاورد تا اینكه بگویند صحبت كرده؟ از هر پاراگراف فلسفی شما مسائل مربوط به اجتماع، خانواده كیفیت و رفتار را شما می‌توانید استنباط كنید و آن را به دست بیاورید، همین مساله رسیدن به این قضیه كه چطور فصل حقیقی اشیاء همان حیثیت ربطی آنهاست و جنس در اینجا آن ما به الاشتراكات جنبه عارضی دارد آن دخالتی در حقیقت و هویت خارجی اشیاء ندارد، ما به چه مطالبی می‌توانیم برسیم؟ واقعا به چه مسائلی از نقطه نظر فلسفی؟ كه خب این بحثش مربوط می‌شود به اینكه حقیقه‌الشیء همان حقیقه‌الوجودیه الربطیه بین الشیء و بین المظهر و هو الظهور كه آن همان جهت اشراقی مساله است كه به آن افاضه و اضافه اشراقیه برمی‌گردد، ولی این مسأله از نقطه‌نظر كاربردی‌اش فقط صرف خواندن و ردّ شدن كه نیست، این مباحثی كه مرحوم آخوند این همه زحمت می‌كشد برای اینكه اینها را اینطور منقح و پیاده كند و مو شكافی كند برای این نیست كه شما یك مشت اطلاعات در مغزتان تلنبار كنید، برای این است كه به جنبه عملی زندگی و حیاتی خودتان صورت دیگری ببخشید، این فكر بیاید و در جان شما تأثیر بگذارد و شما را با این مبانی متحول كند و این می‌شود صیرورة الانسان عالماً کلیاً این مضاهیاً للعالم الحسی و العینی این قضیه است بله یك مطالبی هست و بله آیا جنس جزء محدوده ذات قرار می‌گیرد علامه طباطبایی از آن طرف هی اثبات كند كه اصلا جنس باید جزء حدّ آورده بشود و ما نمی‌توانیم از حدی كه در آن مشتركات و متمایزات شیء است دست برداریم و حتما به آن جنبه فصلی بپردازیم، ملاصدرا هم هی از این طرف بیاید بگوید نخیر فقط همان جنبه فصلی، ذاتی شیء است و جنس جهت ابهام است وهیچ حقیقتی سوای ظهور آن فصل ندارد، خیلی خب در این مطالب بیائیم بحث كنیم اینكه هردو ماحصلی ندارد یعنی هر دو عنب و انگور و اذن است این یك مساله را می‌خواهند بگویند حالا در تعابیر و اینها اختلاف است.

 این كه همان مطلب نیست، این همان برگشتن و زیر و رو كردن نفس و با این مساله انسان خودش را هماهنگ كردن است، در مسائل اجتماعی باید ما متوجه بشویم كه حقیقت شوونات ما، تمام به همان فصل اخیر ربطی ما به این مكتب برمی‌گردد، نه به سایر چیزهای خودمان كه پسر كی هستیم؟ پسر مشهدی حسن هستیم، خب آن هم پسر مشهدی تقی است، ننه‌مان صغری خانم است، خب آن ننه‌اش كبری خانم است نمی‌دانم فرض بكنید كه توی فلان شهر زندگی می‌كردیم خب آن هم در فلان شهر زندگی می‌كرد اینقدر تحصیلات داری خب آن هم از ما بیشتر دارد.

 اینها همه جنبه‌های عارضی است والعارض یزول آن جهت فصل اخیر ما كه همان صورت عینیه خارجیه و نفسیه و شأنیه ما را تشكیل می‌دهد، همین انتصاب به این قضیه است، این نكته و مطلب را بایستی در نظر قرار بدهیم.

 لذا شما ببینید همین جهت علمی مساله جهت كاربردی و عملی پیدا می‌كند یعنی همین مطالب به همین نحو و كیفیت حالا در یك دید وسیعی خب چرا آن وسعتش بیشتر می‌شود، آن كه مربوط به خودمان و وضعیت خودمان هست.

 اینكه بزرگان می‌فرمودند: كسانی كه اهل علم باشند خیلی از موانعی را كه دیگران دارند اینها ندارند، این قضایا است یعنی انسان با احاطه بر این مبانی می‌تواند وضعیت خودش را واكسینه كند در قبال آن سمومات و میكروب‌ها، ویروس‌هایی كه به سمت او می‌آید و او را می‌خواهند دچار بیماری كنند با این معلومات و با این مسائل و اطلاعات، خودش را در آن وضعیت مناسب می‌تواند قرار بدهد، كه جنبه اعتدال را می‌تواند حفظ كند و این در این مسائل پیدا می‌شود، اما نسبت به سایر مسائل كسانی كه اینها را نمی‌خوانند نه اینها دائما گرفتار این توهمات و در معرض اینها هستند.

 چندی پیش نواری یكی برای ما آورد یكی از این افراد البته در ایران نیست، در خارج از ایران یكی از همین افراد احمق بی‌شعوری كه هیچ هِر را از بِرّ تشخیص نمی‌دهد، بعد از فوت مرحوم آقای بهجت صحبتی كرده در آنجا و عربی هم صحبت كرده، گفته كه این آقا مرتد بوده و وحدت وجودی و وحدت موجودی و كافر بوده، یك چیزهای و دیگر همه علامه طباطبایی، مرحوم قاضی حتی اسم مرحوم آقای خمینی را هم آورده بوده، خیلی آدم نفهم و بی‌ادبی بوده، خیلی موهن، مرحوم آقا را هم ایشان اخبث از همه اینها گفته است، چون ایشان اجتهاد را در راه تثبیت عرفان به كار گرفتند، این از بقیه اخبث باشد استادش به خُبث او نرسیده چون او اهل اجتهاد نبوده، ولی این اجتهاد را در راه تثبیت وحدت موجود به كار گرفته. بعد متوجه شدیم كه مربوط به بعضی از همین آقایان و اینها می‌شود خیلی شخصی باید آدم نفهمی باشد، این نحوه، این استقبال ...، آخر به این كیفیت این قدر آدم جری؟ این قدر جسور؟ چون اینها قائل به وحدت موجودند ... بعد شعر می‌خواند بعد به عربی ترجمه می‌كند، خنده‌دار است.

1. سوره الطارق ٨٦ آيه ٩ و ١٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الانفال (٨) آيه ٦٣ [↑](#footnote-ref-2)
3. ٢- سوره آل عمران (٣) آيه ١٠٣ [↑](#footnote-ref-3)